**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**تنبیه اول**

**توضیح فرمایش صاحب فصول**

**بررسی پاسخ شیخ به فرمایش صاحب اصول**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفتاد و هفتم\_27 اسفند 1398**

کسی به عنوان دفاع از مرحوم صاحب فصول به مرحوم شیخ اشکال می کند که ما مواردی داریم که باب العلم بالواقع مسدود است، باب العلم بالطریق الی الواقع هم مسدود است، فقط ماییم و ظن به واقع و نیز ظن به طریق الی الواقع. در اینجا کانَ البناءُ علی العملِ بالظنِ فی الطریق دونَ نفس الواقع. برای این منظور هم به دو مورد استشهاد فرمود. یکی آن مقلدی که بین دو ظن مخیّر شده، یکی ظن به خود واقع دیگر ظن به طریق، یعنی تعیین مجتهد، اینجا ظن به طریق مقدم است. نه ظن به خود حکم.

مورد دوم قاضی است که او نیز مخیر است بین عمل به دو مظنه، یکی ظن به واقع و دوم ظن به طریق الی الواقع که مثال زدم مفصلا. او هم باید ظن به طریق را بر ظن به خود واقع مقدم کند. چرا شما مرحوم شیخ بین این دو مظنه در اشکال پنجمتان تساوی برقرار فرمودید و چرا حتی در آینده خواهید گفت ظن به واقع مقدم است بر ظن به طریق؟ ظن در حکم فرعی مقدم است به ظن به مساله اصولیه؟

شیخنا الاعظم در پاسخ این اشکال می­خواهد بفرماید بین مورد بحث ما با این دو مثالی که مستشکل بیان کرد، تفاوت هست، شما ظنونی را که نسبت به فروع دارید بر دو قسم کنید، ظنونی که مضبوط است. قاعده مند است و معمولا با واقع انطباق پیدا می کند، با ظنونی که قاعده مند نیست و کثیر المخالفة للواقع است وحتی از بعضی از آن ظنون بالخصوص نهیی وارد شده است. اجماع داریم که به این ظن بالخصوص نباید اعتماد کرد. کالقیاس. پس ظنون بر دو قسم است. هر جا که ظنونی که تعلق بگیرد به امور فرعیه و آن ظنون غیر مضبوط باشد. آن ظنون دلیل بر عدم حجیتش باشد، بله در این گونه موارد ظن به طریق مقدم است بر ظن در مساله فرعیه فقهیه. اما بحث ما اینجا نیست. ما اگر از ظنون در مساله اصولیه صحبت می کنیم، اگر از ظنون در مساله فقهیه سخن می گوییم، ظنون مضبوطه و کثیر الموافقة للواقع رامی گوییم. نه ظنون غیر مضبوطه و غیر موافق با واقع که کثیرا با واقع مخالف می شود.

قلت: فرقٌ بین ما نحن فیه(ما نحن فیه ان جاست که امر ما دائر بین دو ظن است، یکی ظن به طریق، دیگر ظن به مساله فرعیه و هر دو ظن از نظر انضباط، مضبوط و قانون مند هستندو غالب المطابقه هستند با واقع. این نحن فیه است. فرق ما نحن فیه با چنین ویژگی) و بین المثالین (یکی مثال قاضی و یکی مثال مقلد. چرا فرق است؟ )،

فإن الظنون الحاصلة للمقلد و القاضی فی المثالین بالنسبة إلی نفس الواقع(از جهت واقع نمایی این دو ظن، این ظنون) أمور غیر مضبوطة(قاعده و قانون مند نیست) کثیرة المخالفة للواقع مع قیام الاجماع علی عدم جواز العمل بها، کالقیاس،(من مقلد مطالعاتی دارم، در اثر مطالعات سطحی و مقایسات بین برخی از موضوعات، از یک حکم در یک موضوع، ظنی به حکم دیگر در موضوع دیگر پیدا می کنم، خب این ظن کثیر المخالفة للواقع است. بحث ما که در چنین ظنونی نیست. ما اگر نبردی بین ظن به مساله اصولیه و ظن به مساله فقهیه تشکیل دادیم و تصور کردیم، جایی است که هر دو از نظر واقع نمایی امور مضبوط غالب المطالبة با واقع باشد، نه امور غیر مضبوطه، کثیر المخالفة با واقع. اما در ما نحن فیه)

بخلاف ظنونهما(ظن مقلد، ظن قاضی در مساله اصولیه) المعمولة فی تعیین الطریق،(این ها ظنی که قاضی ، ظنی که مقلد در تعیین طریق دارد معمولا از امور منضبط است، حال اگر ظن در مساله فقهیه هم مثل ظن معمول بر تعیین طریق، ظن منضبط بود، این جا درگیری بین دو ظن حاصل می شود که به کدام عمل کنیم، ما گفتیم یا تساوی یا اولویت ظن در مساله فقهیه. چرا؟ چون هر دو ظن مضبوط بود و موافقتش با واقع کم نبود.)

فإنها حاصلة من أمارات منضبطة غالبة المطابقة لم یدل دلیل بالخصوص علی عدم جواز العمل بها.(هیچ دلیل بالخصوصی وارد نشده است که به این ظن عمل نشود، این با بحثی که شما گفتید متفاوت است.)

حال سوال می توانید مثالی بزنید که ان مثال منطبق بر بحث ما باشد؟ می گوید شما دو گونه ظن را تصور کنید یکی ظنی که منضبط باشد و دیگری ظنون غیر منضبط:

فالمثال المطابق لما نحن فیه أن یکون الظنون المعمولة فی تعیین الطریق بعینها هی المعمولة فی تحصیل الواقع،(یعنی دو گونه ظن هر دو ظنی باشد که منضبط باشد فی حد نفسه. ظنی که در مساله اصولیه دارید، به عبارت اخری، ظنی که در تعیین طریق دارید، هم سنگ ظنی باشد که در مساله فرعیه دارید. به عبارت اخری هم سنگ ظنی باشد که در تحصیل واقع دارید. همان مساله فرعیه. پس باید بین ظن در تعیین طریق با ظن در تحصیل واقع از این جهت همسانی باشد. آن جاست که ما می گوییم یا ظن به واقع اولویت دارد، یا حداقل تساوی. این گونه باشند،)

لا یوجد بینهما فرق من جهة العلم الاجمالی بکثرة مخالفة إحداهما للواقع(اگر دو مظنه بود، مظنه الف و مظنه باء، در مظنه الف کثرت المطابقه بود با واقع، اما در مظنه باء کثرت المخالفة بود با واقع، این ها هم سنگ نیستند که بگوییم کدام بر دیگری ترجیح دارد، خب معلوم است کدام ترجیح دارد، آنی که کثیر المطابقه است با واقع. یک وقت شما ترجیح را از حیث مطابقت و مخالف با واقع ملاحظه می کنید، این جا قطعا ترجیح با مظنه ایی است که کثیر المطابقه با واقع. اما گاهی هر دو ظن از این جهت برابر هستند. این جاست که من شیخ می گویم ظن به واقع، ظن در مساله فرعیه مقدم است به ظن به طریق یا حداقل تساوی است نه ان جا که علم اجمالی دارید ظن به واقع مثلا کثیر المخالفة است. این جا که بحث تساوی یا ترجیح نیست.)

و لا من جهة منع الشارع عن إحداهما بالخصوص.( اگر ظن به طریق دارید منتهی ظنتان قیاس است. یا ظن به واقع دارید ظنتان از جهت قیاس است خب اینجا یکی را باید بگذارید کنار. این جا جای سنجش این دو مظنه نیست. من قبول دارم اگر ظن به طریق از غیر قیاس بود، ظن به واقع از قیاس بود، ظن به واقع از قیاس بود، ظن به طریق مقدم است. اینی که من حرفی ندارم. نه هیچ کدام منع شرعی نداشته باشند. هیچ کدام از مثل قیاس استفاده نکند)

کما أنا لو فرضنا أن الظنون المعمولة فی نصب الطریق علی العکس فی المثالین کان المتعین العمل بالظن فی نفس الواقع دون الطریق (اگر من در همان دو مثال شما، قاضی و مقلد، قصه را برعکس کردم، ظن به واقع را منضبط قرار دادیم، ظن به طریق را غیر منضبط. ایا این جا باز هم می گویید ظن به طریق مقدم است. ایا می گویید همه جا ظن به طریق این جا هم ظن به طریق؟ قطعا این را نمی گویید پس اگر سخن نبرد بین دو مظنه است و ترجیح یکی بر دیگری باید قبلا در مرحله قبل این ثابت شده باشد که هر دو مظنه مضبوط هستند. هر دو مظنه قانونمند هستند. هر دو مظنه قابل المطابقه با واقع هستند. هیچ یک از این دو مظنه نهی خاصی ندارد. این جاست که می گوییم ظن به واقع مقدم علی الظن بالطریق. یا حد اقل تساوی این دو.)

این توضیح صفحه 448 رسائل. هنوز بحث تمام نشده ان شاء الله در جلسه آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.